

داستان «روایه‌هایی از برزخ»، رویدادهای واقعی را بیان نمی‌کند. شباهت‌های احتمالی کرکترهای این داستان با انسانها، اماکن و رویدادها تصادفی می‌باشند. هیچ شخصیت سیاسی نباید کرکترهای افسانوی این نوشته را به خود نسبت دهد. درون مایه این داستان تخیلی (Political Fiction) مانند **بخش اول** آن عمدتاً بالای سنگ پایه‌های «تیوری توطئه» یا (Conspiracy Theory) بنا یافته‌اند.

بخش دوم

## روایه‌هایی از برزخ

کاشف کیهان نگر

صحنه اول

دانشگاه تهران

مامایم، همسر و اولادهایش بعد از چند سال مهاجرت به ایران، دوباره به وطن عودت نموده بودند. آنها مدت یکسال در شهر کابل داخل یک خیمه زنده‌گی کردند. بعدتر که وضع اقتصادی آنها کمی بهبود حاصل نمود، توانایی آن را پیدا کردند تا دو اتاق کوچک را در دامنه کوه آسمایی به کراه بگیرند.

روز دوم عید بود. به عزم دیدار ماما، راهی کوه آسمایی شدم. در دامنه‌های کوه، آهسته آهسته و با اضطراب به طرف بالا می‌خزیدم. در تنگنای یک کوچه باریک و کثیف سنگ پاره‌های زیر پای راستم، به هم خوردند. لغزیدم، یک قدم به عقب پرتاب شدم و از هوش رفتم.

هنگامی که دوباره به هوش آمدم، خود را در یکی از میدانهای ورزشی دانشگاه تهران یافتم. در چهار طرف خود پسران و دختران جوان را با قیافه‌های بشاش می‌دیدم که چابک چابک به راست و چپ در حرکت بودند. شماری از این جوانان خندان، پلاکات‌های بزرگ را بر شانه حمل میکردند، بالای پلاکات‌ها، پوسترها و نوارهای عریض و رنگین، شعارهای درشت را به زبانهای فارسی و انگلیسی می‌نوشتند.

من دزدانه یکی، دوتا از این شعارها را خواندم که نوشته بودند:

«مرده باد تاریک اندیشی، زنده باد روشنگری»؛ «نابود باد مظاهر قرون وسطایی»؛ «به پیش به سوی آینده و جامعه مدنی»، «مرگ بر توتالیتاریزم آخوندی» و از همین گونه.

تازه جوانی مصروف نوشتن جمله ذیل بود:

«مرده باد ریش و زنده باد کراوات.»

یک خانم مسن و متین که معلوم میشد استاد دانشگاه باشد، به جوانک نزدیک شد و گفت:

— «بیژن»، دست نگهدار! این شعار تو کمی افراطی است. از نوشتن آن منصرف شو.

جوان اطاعت کرد و از نوشتن آن شعار صرف نظر کرد.

جمعیت بزرگ جوانان با حمل پلاکات‌ها و نوارهای عریض و طویل با رنگ‌های لاجوردین و یاقوتی با پای پیاده به طرف مرکز تهران حرکت کردند. من با آنها همراه شدم.

جمعیت بزرگی در دو سمت جاده‌ها از راه پیمایان پذیرایی میکردند. دختران جوان چادر نمازهای سیاه را به دور انداخته بودند. گیسوان سیاه و آراسته آنان با لباسهای لاجوردین و نارنجی، به دو سمت جاده پهناور زیبایی خاص بخشیده بود. بالای ساختمانهای بلند، پوسترهای عظیم آویخته بودند که بر آنها تصویرهای رهبر فقید ترکیه،

«مصطفی کمال اتاترک» را رسم نموده بودند. در زیر یکی از این پوسترهای غول پیکر نوشته بودند: «عمامه از دولت جدا.»

با خواندن این شعار جلو ترکیدن خنده خود را گرفته نتوانستم. خندیدم و خندیدم. آن قدر خندیدم تا به کلی از حال رفتم.

هنگامی که دوباره چشمان خود را باز کردم، با کمال شگفتی خود را در همان رستورانی یافتم که سالها پیش شامگاهان به دیدار دوست خود «البرت فواد» میرفتم. این رستوران در شهر بیروت بالای یک تپه سرسبز و زیبا قرار داشت.

### صحنه دوم

#### بیروت

سالهاست که دوست من «البرت فواد»، دنیای فانی را ترک گفته است. من این بار، با پسر جوان او «روبرت فواد»، وعده ملاقات داشتم.

«روبرت فواد» پنج دقیقه دیر تر از زمان موعود رسید. او مرا از فاصله دور شناخت و در حالی که به من نزدیک شده میرفت، با انگلیسی روان گفت: کاکا عمو جان، عفو میخوام از این که دیر رسیدم. گفتم:

— بچیم، پروا ندارد. چه حال داری؟ صحت مادرت چگونه است؟

بعد از چند دقیقه احوال پرسی، در مورد وضع بیروت و لبنان حرف زدیم. در حالی که «روبرت فواد» به حرفهای من گوش میداد، به سوی دیگری مینگریست. او به گوشه یی از رستوران با انگشت اشاره کرد.

من بدانسو نگریستم. در آنجا پنج مرد تنومند که سر و صورت آراسته داشتند، دور یک میز گرد نشسته بودند.

«**روبرت فواد**» جوان، پرسید:

— شما، این پنج مرد را میشناسید؟

من پاسخ دادم:

— بلی پسر، من آنها را بسیار خوب میشناسم. من سالها قبل زمانی که پدرت زنده بود، این پنج مرد را دور همین میز دیده بودم و همچنان نه ماه بعد تر آنها را بار دیگر در لندن دیده ام (مراجعه شود به بخش اول «**روپاهایی از برزخ**») و ادامه دادم:

— این یکی که دارای قامت بلند و موهای ماش و برنج است، «**عمو سام**» نامیده میشود. مرد دومی که قد کوتاه و موهای خرمایی دارد و هموطن اوست، به نام «**یانکی**» شهرت دارد. به مرد سومی که دارای چشمان تیزبین آبی رنگ میباشد و از جمله نواده های «**مکناتن**» به شمار میرود، «**روبای پیر**» خطاب میکنند. مرد چهارمی که ملبس به لباس و چهلتار عربی است، «**لارنس**» نام دارد. این مرد قد بلند و چهارشانه ریشو هیچ رابطه فامیلی با «**لارنس عرب**» ندارد، اما همانگونه وظایف خطیر را در چند کشور اسلامی انجام میدهد. دوستانش او را به شوخی «**علامه بن خاین**» مینامند. نام مرد پنجمی که یک چشم خود را با دستمال سیاه پوشانیده، «**آریل دایان**» است.

این پنج تن، همه با هم، یک نقطه مشترک دارند: همه از پیروان بنی اسرائیل میباشدند.

بعد از این که من این معلومات را به «**روبرت فواد**» دادم، دیدم که «**انکل سام**» از جا برخاست و خطاب به دیگران گفت:

— دوستان عزیز، در جریان سالهای اخیر یک بخش قابل توجه پلانهای را که ما چند سال قبل پی ریزی کرده بودیم، در عمل پیاده شده اند... سپس ادامه داد:

— با استفاده اعظمی از رهنمودهای استاد ما، «**نیکولا ماکیاولی**»، کشور مورد نظر خود را چنان اشغال کردیم که اکثریت عظیم مردمان آن از حضور نظامی ما به گرمی تمام استقبال کردند. حتی اکنون آنها خواستار حضور قوای مسلح بیشتر خارجی بالای

قلمرو کشور خود میباشند. همچنان ما در شرق میانه حضور نظامی پیدا کردیم. من تصور میکنم که با وجود دشواریها، ما در شرق میانه موفقیت های شایان به دست آورده ایم. شما چی فکر می کنید، آیا ما در مجموع در شرق میانه پیروز هستیم یا نی؟

«یانکی» سر خود را به علامت نفی تکان داد و گفت:

— نی، ما هنوز هیچ نوع پیروزی واقعی در شرق میانه به دست نیاورده ایم. به نظر من مسؤل درجه اول این عدم موفقیت، همانا سیاست های نادرست شما جمهوری خواه ها است. اگر ریاست جمهوری به ما دموکراتها تعلق میداشت، سرچشمه و منابع عمده ناآرامی ها را از بین میبردیم. منشای عمده ناآرامیها در شرق میانه و اطراف آن، دو کشوری اند که دارای نظام های بنیادگرای اسلامی میباشند. کشور اولی عبارت است از «کلین لند» و دومی عبارت است از کشوری که من آن را «کشور ساندویچ» می نامم. مطمئن هستم که هدف مرا می فهمید؛ یعنی کشوری که اکثریت نفوس آن شعیه می باشند، یکی از تولیدکننده گان عمده نفت در مقیاس جهانی است و در شرق و غرب آن نیروهای نظامی ما جا به جا شده اند و به این کشور خصلت ساندویچ را بخشیده اند.

«انکل سام» حرف «یانکی» را قطع نمود و گفت:

— آن پاک کاری که شما دموکراتها میخواهید انجام دهید و ما جمهوریخواه ها تا کنون نتوانسته ایم انجام دهیم، چیست؟

«یانکی» پاسخ داد:

— به منظور بهبود وضع شرق میانه، نخست از همه لازم است در «کشور ساندویچ» دگرگونی های بنیادی رونما گردند. تا زمانی که در این کشور آخوندها بر سکان قدرت تکیه داشته باشند، وضع در شرق و غرب این کشور آرام نخواهد شد.

«انکل سام» گفت:

— فهمیدم. ما جمهوری خواه ها، آن قدر هم ساده لوح نیستیم که این وظیفه را به شما دموکراتها بگذاریم تا هنگامی که نوبت شما رسید، آن را شما انجام دهید. ما در

همین نزدیکی ها نظام آخوندها را در این کشور از اریکه قدرت پایین خواهیم کرد. منافع مشترک ما ایجاب می کنند که در این عرصه شما دموکراتها با ما جمهوری خواه ها همنا و همدست باشید.

دلیل عمده تدویر جلسه امروزی ما همین مطلب مهم است. ما امروز با هم مشوره خواهیم کرد که چگونه در این عرصه عمل کنیم تا کمتر مرتکب اشتباه شویم. سپس روی خود را به سوی «**روبای پیر**» دور داد و از او محترمانه خواهش کرد تا خلاصه پلان را شرح دهد.

«**روبای پیر**» چنین آغاز کرد:

— دوستان عزیز! آن کشوری که امروز بین نیروهای مسلح ایتلاف بین المللی به شکل ساندویچ در آورده شده است، با اعراب خصومت های دیرینه و تاریخی دارد. بنابراین اگر ما باز هم ماهرانه عمل کنیم، کشورهای عربی مانع عملی شدن پلانهای ما نخواهند شد. تا جایی که مربوط میشود به سایر کشورهای اسلامی جهان، قبل از آغاز اجراءات اساسی در این کشور مبنی بر رهنمودهای استاد ما «**ماکیاولی**» بر ما لازم بود و است تا در جهان اسلام بین سنی ها و شیعه گان اختلافات و تنازعات را تشدید کنیم. ما چند صد سال پیش در هندوستان، گاو را می کشتیم و مقابل عبادتگاه هندوها می انداختیم و یک خوک را به قتل می رسانیدیم و شب به داخل مسجد مسلمانان پرتاب میکردیم. صبح آن روز مسلمانان و هندوهای ساده لوح به جان همدیگر می افتادند. سیاست «**Divide and Rule**» یعنی «تفرقه بینداز و حکومت کن» شعار ما و راز پیروزی ما بود. اکنون نیز این اصل عمده سیاست های ماست. شما بهتر از من میدانید که اگر ما در سیاست نفاق افگنی بین سنی ها و شیعه گان پیروز شویم، پی آمد آن چیست؟

«**آریل دایان**» پاسخ داد:

— «کشور ساندویچ» در جهان اسلام به کلی تجرید خواهد شد یعنی در یک سمت منازعه «کشور ساندویچ» و در جانب دیگر تمام سایر کشورهای اسلامی قرار خواهند گرفت.

«روبای پیر» گفت:

— مرحبا! اینست هدف ما.

«علامه بن خاین» که تا کنون خاموش نشسته بود، سکوت خود را شکست و پرسید:

— پس هدف ما، در ایجاد نفاق بین سنی ها و شیعه گان عراق و شرق میانه نیست؟

«روبای پیر» با شتاب پاسخ داد:

— چرا نیست. است، اما ما با تعمیل این سیاست، با یک تیر دو هدف را نشانه می

گیریم. از همین نقطه نظر، در جریان مراسم عاشورای امسال در «کلین لند» و همسایه غربی آن نیز کوشیدیم بین این دو فراقسیون اسلام تفرقه ایجاد کنیم. در این عرصه، در این دو کشور تا کنون پیروزیهای چشمگیر نصیب ما نشده اما تلاش های ما، در این عرصه ها دوام خواهند یافت.

خلاصه این که هر زمان که احساس کردیم که «کشور ساندویچ» از سایر کشورهای

اسلامی به کلی تجرید شده است، موقع برای پیاده ساختن پلان ما می رسد.

«انکل سام» افزود:

— ناگفته نماند که در جریان سال گذشته ما به پیروزیهای مهم دیگر در پشت پرده

در «کشور ساندویچ» نایل شدیم. ما موفق شدیم در انتخابات ریاست جمهوری، جلو به قدرت رسیدن میانه روان را بگیریم. «یانکی» با شگفتی پرسید:

— چرا جلو به قدرت رسیدن میانه روان را گرفتیم؟ آیا این به مفاد ماست؟

«روبای پیر» با قیافه پیروزمندانه گفت:

— ما از تجربه همسایه شرقی «کشور ساندویچ» می آموزیم. اگر در افغانستان به

جای طالبان، یک نظام میانه رو در قدرت میبود، آیا در آن صورت اکثریت افغانها از این

طرفداری میکردند که ایتلاف بین المللی میانه روان را سرنگون سازد و قوای مسلح خارجی در افغانستان جا به جا شود؟ واضح است که پاسخ منفی است.

«یانکی» گفت:

— آنگونه که من استنباط کردم، پلان این است که ما «کشور ساندویچ» را نیز اشغال نظامی کنیم. اما آیا ما این امکانات را داریم؟ آیا بودجه دولت ما کسر عظیم ندارد؟ آیا ما از کشور چین میلیاردها دالر قرضدار نیستیم؟ و آیا ما اکنون سرباز کافی برای این عملیات داریم؟ بنابراین به این سوال بسیار مهم من پاسخ دهید که آیا ما امکانات آن را داریم تا برای سالهای دراز قوای مسلح خود را در یک محل دیگر نیز مستقر و پراکنده بسازیم؟

آیا عنوان کتاب ارنستو چه گوارا به یاد تان نیست که میگفت: به منظور شکست ما لازم است یک ویتنام دومی، ویتنام سومی و ویتنام چهارمی ایجاد شوند. آیا ما به دست خود و آگاهانه به آن طرف روان نیستیم؟

«روبای پیر» گفت:

— حرفهای شما به کلی معقول و به جا میباشند. اما این بار پلان ما به گونه دیگری است. ما این دفعه، طوری که شما سالها قبل در گرینادا عمل کردید، عمل خواهیم کرد. به این معنی که با یک حمله سریع و برق آسا رژیم آخوندها را سرنگون میسازیم. و به جای آن یک رژیم سیکولار را جا به جا می سازیم و خود ما به سرعت این کشور را ترک می گوئیم.

— «یانکی» پرسید:

— آیا این نوع برخورد خطرناک نیست؟ آیا آخوندها رژیم نوین را دوباره سرنگون نخواهند ساخت؟

«روبای پیر» پاسخ داد:

— خیر. بر مبنای پلان دقیقی که گروهی از متخصصین ورزیده ما تهیه کرده اند، این احتمال بسیار ضعیف به نظر میرسد؛ به دلایل ذیل:

— یک تعداد صاحب منصبان عالی رتبه زرنگ و کهنه کار این کشور، اکنون در خارج زنده گی میکنند. ما بعد از سقوط رژیم آخوندها، این نظامی های کار کشته را دوباره به «کشور ساندویچ» برمیگردانیم و مقامات مهم و حساس را به آنها می سپاریم. من از برخی از این شخصیت ها نام می برم: جنرال «مصدق ستیز»، جنرال «زاهدی نژاد»، جنرال «انگلیس یار» و همین طور صدها صاحب منصب دیگر.

«آریل دایان» گفت:

— یک تفاوت بنیادی که «کشور ساندویچ» از دو کشور همسایه شرقی و غربی خود دارد، این است که در پهلوی قوای مسلح کنونی آن که باید سرکوب شوند، یک نیروی نظامی دومی وجود دارد که در پیشروی ما موانع جدی خلق خواهند کرد. من توجه شما را به این مطلب مهم جلب میکنم.

«انکل سام» پرسید:

— منظور تان «سپاه ریشداران» است؟

«آریل دایان» پاسخ داد:

— بلی، «سپاه ریشداران» یک قوای مسلح موازی است. آنها بسیار شدید مقاومت خواهند کرد. اما اگر به مقاومت شدید «سپاه ریشداران» مواجه شویم، پلان ما ناکام نخواهد شد؟

«انکل سام» گفت:

— در آن صورت ما مجبور خواهیم شد، همان گونه که جاپان را یک جواب دندان شکن دادیم، این کشور را نیز توسط چند بمب اتمی مجبور به تسلیم بسازیم.

«آریل دایان» گفت:

— آفرین! این یک راه حل عالی است اما نباید بمب اتمی در بخشهای غربی این کشور استعمال شود. زیرا اثرات مسموم کننده تشعشعات آن به خاک اسرائیل نیز سرایت خواهد کرد.

«انکل سام» حرف او را قطع کرد:

— شما بیغم باشید. اولاً این بمب ها به مراتب کوچکتر از بمب هایی خواهند بود که در هیروشیما و ناگاساکی استعمال شده بودند. و دوم این که ما آن قدرها هم بی رحم نیستیم و از تجارب جاپان آموخته ایم. بنابراین این بار بمب های خود را در مناطق کم نفوس پرتاب خواهیم کرد.

من با شنیدن این حرفها گیج شدم. صدای هواپیما به گوشم طنین می انداخت. هواپیما ها را مملو از بمب های ذروی می دیدم که از خود بیخود شدم.

صحنه سوم

میدان هوایی مهرآباد

چشمان خود را که باز نمودم، خود را داخل ترمینل میدان هوایی مهرآباد تهران یافتم. در داخل ترمینل مردان و زنان، ملبس با تازه ترین لباسهای رنگین، با مودهای نوین اروپایی بودند. دختران با سرهای بدون چادر و موهای مرتب و آستین های کوتاه دیده میشدند.

از کلکین ترمینل به طرف فرودگاه نگریستم. یک پل هوایی عظیم و طولانی ایجاد شده بود. هزاران ایرانی تحصیل کرده توسط این پل های هوایی هر روز به میدان هوایی مهرآباد فرود آمده و به طرف شهر تهران در حرکت دیده می شدند.

یک پیلوت جوان با یونیفورم آراسته، به من نزدیک شد. او را شناختم. پسر دوستم «جمشید» و نام او «پرویز» بود. او مرا دعوت به ناهار کرد. قبول کردم. در رستوران داخل ترمینل از «پرویز» پرسیدم:

— چه خبر است، این جمع و جوش به خاطر چیست؟ در ایران چه رخ داده است؟

او با تبسم گفت:

— شما خبر دارید که از مدتی به این طرف بالای موضوع غنی سازی هستوی بین ایالات متحده آمریکا، اروپا و ایران تشنج ایجاد شده بود. این تشنجات دوام داشت که چند هفته قبل یک رویداد دیگر وضع را بحرانی تر ساخت.

قصه از این قرار است که در بلوچستان پاکستان، نزدیک مرز ایران، مقامات امنیتی پاکستان یک زیرخانه بزرگ را کشف نمودند که در آنجا چند نفر دانشمند پاکستانی و ایرانی مصروف پژوهش های علمی به مقصد غنی سازی یورانیوم بودند. در این زیرخانه یک سلسله اسناد به دست آمد که نماینده گی از وجود تماس های نزدیک دانشمندان ایرانی و رفت و آمد های ایرانی ها در این محل می کرد. با پخش این خبر، صدها ژورنالیست از سراسر جهان به بلوچستان ریختند، از این رویداد گزارش ها تهیه کردند و در رسانه های گروهی تمام جهان به نشر رسانیدند.

همزمان با این کشفیات، در دو شهر عمده عربستان سعودی، مدینه و مکه، چند بمب قوی منفجر شدند. یکی از این بمب ها در محلی که هر سال حجاج مراسم حج را انجام میدهند، انفجار نمود.

نیروهای امنیتی عربستان سعودی در شهر مکه دو نفر ایرانی را به اتهام دست داشتن در این انفجارها دستگیر کردند. آنها در داخل بکس های این دو ایرانی شبنامه هایی را یافتند که شیعه گان جهان را تحریک میکردند تا اماکن مقدسه سنی ها را حریق نمایند. با نشر این خبر، «اسامه بن لادن» یک اعلامیه صادر کرد و تمام مسلمانان جهان را که اکثر آنها سنی مذهب اند، به جهاد بر علیه ایران دعوت نمود.

در این گیرودار ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، و برخی از کشورهای دیگر اروپایی کشفیات بلوچستان را بهانه قرار داده قوای نظامی خود را با سرعت از طریق عراق و افغانستان از راه زمین وارد ایران نمودند. قوای بحری و هوایی، این حملات زمینی را همراهی کردند. در داخل ایران شبکه های وسیع «ستون پنجم» با نیروهای نظامی

ایتلاف بین المللی همکاری کردند. در بسیاری از شهرها گونه یی از کودتاهای کوچک محلی برعلیه آخوندها صورت گرفت.

در تهران یک شورای نظامی تحت رهبری جنرال «زاهدی نژاد» ایجاد شد. سایر جنرال ها، عمدتاً از جمله هواداران شاه سابق، «آریا مهر» بودند اما در بین آنها طرفداران «مجاهدین خلق» و حتی ماویست ها و توده یی ها نیز بودند. جنرال «زاهدی نژاد» به حیث رئیس جمهور، جنرال «مصدق ستیز» به حیث صدراعظم و جنرال «بیگانه پرست»، به حیث وزیر خارجه مقرر گردیدند.

یک مطلب بسیار مهم این است که برخلاف افغانستان و عراق، بعد از آن که نظامی های سیکولار که از غرب آمده بودند، مقامات مهم و حساس را اشغال کردند، نیروهای مسلح خارجی به کلی خاک ایران را دوباره ترک گفتند اما توسط یک اعلامیه، اعلان کردند که هرگاه تلاش صورت گیرد که رژیم نوین را شورشیان سرنگون سازند، آنها دوباره نیروهای نظامی خود را به ایران خواهند فرستاد.

جنرالان کهنه کار، زیرک و هوشیار ایرانی، برخلاف افغانستان و عراق، قوای مسلح موجود ایران را منحل نساختند. آنها صرف در مقامات حساس بالایی قوای مسلح، جنرالان و صاحب منصبان جدید را جا به جا ساختند اما باقی صفوف قوای مسلح را به کلی دست نخورده باقی گذاشتند.

با کمال شگفتی در رده های پایینی، تمام سربازان از مقامات رهبری نوین در ارتش اطاعت می کنند. به استثنای چند حالت به کلی استثنایی، همه سربازان با دسیپلین تمام از اوامر رده های بالایی ارتش مطابعت می کنند.

«پرویز» مصروف شرح این مطالب بود که بلندگوهای ترمینال میدان هوایی موسیقی را قطع نمودند. اخبار سرویس فارسی رادیوی دی.دی.سی.

(Divide and Dominate Corporation)

را پخش نمودند. خبرنگار دی.دی.سی. گفت:

— کشورهای ایتلاف بین المللی توافق نموده اند تا ایران به آرزوی دیرینه خود در مورد غنی سازی هستوی به مقصد صلح آمیز برسد. و در این عرصه ایالات متحده آمریکا و روسیه حاضر شده اند با ایران در داخل خاک ایران همکاری کنند. روسها که در جریان رویدادهای اخیر موقف بیطرفانه اختیار کرده بودند، با امریکایی ها در این عرصه کارها را بین خود مساویانه تقسیم نمودند.

خبر نگار دی.دی.سی. اضافه نمود:

ایرانی های مقیم خارج تظاهرات عظیم و دامنه داری را چندین روز در شهر های پاریس، لندن، برلین، نیویارک، اوتاوا، سیدنی و نقاط دیگر جهان که ایرانی ها به شکل مهاجر زنده گی میکنند، به طرفداری از رژیم نوین به راه انداختند. از چند روز به این طرف در ایالات متحده آمریکا جمیع رسانه های گروهی درباره عملیات موفقانه ایتلاف بین المللی در ایران حرف میزنند. این اخبار، رویدادهای محلی آمریکا راتحت الشاع خود قرار داده اند.

همه در باره پیروزی های آمریکا تبصره می کنند.

چون با وجود خروج سریع دوباره نیروهای مسلح خارجی از ایران هنوز هم رژیم جدید به پای خود ایستاده است و اکثریت مردم ایران از رژیم نوین حمایت و طرفداری می کنند، این موضوع باعث شده است که در آمریکا در محبوبیت جارج بوش فزونی به مشاهده برسد.

دی.دی.سی. تاکید کرد که:

— قبل از حمله به ایران، گراف محبوبیت رئیس جمهور آمریکا به مرز کمتر از ۳۵ درصد رسیده بود، ولی در این روزها دوباره بالارفته و از سرحد ۵۰ درصد تجاوز نموده است.

جمهوری خواهان آمریکا که امید به پیروزی را در انتخابات کانگرس آینده به کلی از دست داده بودند، دوباره به حفظ کرسی های خود امیدواری پیدا کرده اند.

---

---

خبر نگار اضافه کرد:

— این انکشافات نوین، نیروهای نظامی ایتلاف بین المللی را در برابر یک سوال مهم جدید قرار داده است. این سوال از این قرار است که:

آیا بهتر نخواهد بود که قوای مسلح خارجی در یک مقطع زمانی معقول خاک افغانستان و عراق را نیز تخلیه کنند. آیا خروج آنها موجب کسب محبوبیت برای حکومت‌های محلی نخواهد شد و آیا تمام آنانی که برضد حضور قوای خارجی می جنگند، سلاح خود را به زمین نخواهند گذاشت.

در چنین حالت چه نیازی به دوام سیاست «نفاق بینداز و حکومت کن» وجود خواهد داشت؟

صدای ساعت «بیگ بین» از رادیو بی. بی. سی. مرا از خواب بیدار کرد. دیدم در شفاخانه «علی آباد» هستم. مامایم بالای سرم است و مرا نوازش می کند.

پایان بخش دوم

۱۵ مارچ ۲۰۰۶